

آواز هفت بند

ای آنکه هستی از توست
یادم نمی‌رود دمی آن صبح
صبح نخست
در من
از روح خود دمیدی
شاید که نغمه‌ای بشود روشن
آن نغمه گم شد افسوس
در هفت توی مبهم و تاریک جان من
گفتی
پیدا نمی‌کنم دگر آن را
خود را به دست نغمه شیطان اگر دهم
گفتی
باید درون خود را
خالی کنم
از غیر تو
تا مثل نی به یاد خودت نغمه سر دهم
حالا
چیزی به غیر یاد تو در من نیست
ای همنشین هر که تو را یاد می‌کند



این روزها
حس می‌کنم
لبریز و گرم از کلماتم
حس می‌کنم
آواز بند بند قشنگی
مثل درخت طوبی
در هفت بند هستی من ریشه می‌زند
آنگاه مثل نی
از من عبور می‌کند و می‌رود به اوج
چون رشته‌های نور
هر رشته‌ای
پیچیده در حریر زلال فرشته‌ای
حس می‌کنم شهام
لبریز آفتابم
حس می‌کنم پر از صلواتم



شعر با الهام از ابیات ریزه:
۱. الحجر آیه ۳۹
۲. زخرف آیه ۳۶
۳. احزاب آیه ۵۶

محمدحسن حسینی

تصویرگر: مریم سادات منصوروی